در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۹۳
دروس بيع ـ بيع فضولي

جلسه 39

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته و جمع‌بندی دیدگاه‌ها

سخن در این بود که طبق قول به اباحه در معاطات، آیا فضولی در معاطات جریان پیدا می‌کند یا خیر؟ در کلمات فقها، مجموعاً پنج نظریه وجود دارد؛ دیدگاه نخست: نظریه شیخ انصاری(قدس سره) است که فرمود بنا بر قول به اباحه، جریان فضولی در معاطات، ممکن نیست «و یمکن القول ببطلان الفضولی مطلقا» (اگرچه مرحوم شیخ، به اطلاق تصریح نکردند، اما از کلام ایشان استفاده می‌شود فرقی بین اباحه‌ی مالکی و اباحه شرعی نیست).

دیدگاه دوم: نظریه مرحوم آخوند است که فرمود بنا بر اباحه‌ی مالکی، فضولی در معاطات قابل جریان نیست، اما طبق قول به اباحه‌ی شرعی، فضولی در آن جریان دارد.

دیدگاه سوم: این نظریه را مرحوم اصفهانی دارند که فرمود طبق قول به اباحه‌ی شرعی ممکن نیست. اباحه‌ی مالکی را نیز دو قسمت کردند که فرمود در یک قسم ممکن نیست و در قسم دیگر آن، ممکن است.

دیدگاه چهارم: قول امام(رضوان الله تعالی علیه) است که فرمود اگر اباحه‌ی مالکی، «استقلالی» باشد، فضولی جریان ندارد، اما اگر اباحه مالکی، «ضمنی» باشد، جریان دارد و در اباحه‌ی شرعیه نیز باید ببینیم معاطات را طبق قاعده می‌دانیم یا خلاف قاعده؟ اگر معاطات را طبق قاعده بدانیم، فضولی جریان دارد و اگر معاطات را برخلاف قاعده بدانیم، فضولی جریان ندارد.

دیدگاه پنجم: نظریه محقق خوئی است که می‌فرماید اگر گفتیم معاطات، مفید اباحه‌ی مالکی است «لا شبهة فی عدم جریان الفضولی فی المعاطات» (و در اباحه‌ی مالکی، نسبت به تقسیمی که استادشان (مرحوم محقق اصفهانی) بیان فرمود، تعرضی ندارد)، اما طبق قول به اباحه‌ی شرعیه، باید بین کشف حقیقی و کشف حکمی و ناقلیّت، فرق گذاشته و هر کدام را جداگانه حکم بدهیم؛ طبق قول به اینکه اجازه کشف حقیقی دارد، فضولی جریان دارد «من حیث الامکان» یعنی ثبوتاً ممکن است، اما اثباتاً دلیلی بر آن نداریم. طبق قول به کشف حکمی، جریان فضولی معقول نیست. طبق قول به ناقلیّت نیز می‌فرماید جریان فضولی «بمکانٍ من الامکان».[1] بنابراین، در جریان فضولی طبق قول به اباحه (طبق استقصاء ما)، پنج دیدگاه وجود دارد.

بحث اخلاقی؛ کوچک نشمردن گناه

یکی از نکاتی که در روایات نسبت به آن تأکید شده این است که انسان، گناه را صغیر نشمرد. اگرچه در بحث فقهی، فقها ه، از

حیث معنای فاسق تفصیل می‌دهند، اما از جهت واقعی، همه‌ی گناهان کبیره است. ما در آنجا از حیث اینکه چه چیزی فسق می‌آورد، می‌توانیم بگوئیم مطلق گناه فسق‌آور نیست، بلکه آن گناهی که صغیره است اگر انسان یک بار مرتکب شد، این فسق‌آور نیست و گناه کبیره فسق‌آور است و آثار فسق نیز عدم جواز اقتداء، عدم قبول شهادت و آثار دیگر است.

اما با قطع نظر از این بحث فقهی، هر گناهی عظیم است، هر گناهی شدید است و هر گناهی کبیر است و این مطلبی است که در روایات، بسیار بدان توجه داده شده است. ما گاهی اوقات خودمان را فریب می‌دهیم می‌گوئیم یک گناه صغیره‌ای مرتکب شدیم، اگر بار دوم انجام دادیم می‌گوئیم هنوز اصرار محقق نشده؛ زیرا اصرار، امر قصدی است یا یک تکرار معتنابهی می‌خواهد که در تمام این مراحل، شیطان تصرّف در فکر ما می‌کند، اما اگر انسان هر گناهی را (نعوذ بالله) مرتکب شد، این اصلاً خیلی عظیم است. حالا خود این بحث ذنوب را اگر یک وقتی بشود یک بحث اجتهادی در آن کرد، روایاتی که در باب ذنوب وارد شده، مطلق و مقیّداتش را جمع‌آوری کرد، یک بحث خیلی خوبی می‌شود، اما حال با قطع نظر از این بحث اجتهادی در باب ذنوب، به این روایت را دقت کنید؛

روایتی است که در کافی شریف از امام هشتم(علیه السلام)؛ «قال: أوحَی الله عَزَّ و َجَلَّ إلَی نَبی مِنَ الأنبیاءِ»[2]؛ خدای تبارک و تعالی به یکی از انبیاء خودش وحی فرستاد. خودِ اینکه در یک موردی خدا مطلبی را فرموده و اصل اینکه در این مورد، خداوند اظهار و تکلم و وحی دارد، خود این دلیل بر عظمت مطلب است و گرنه، اگر مطلب معمولی باشد و خیلی تأثیری نداشته باشد، نیاز به وحی و اینکه خدا به نبی‌اش این را بیان کند ندارد. آن وحی چیست؟ خدا فرمود: «إذا أطِعتُ رَضیتُ»؛ رضایت من در اطاعت از من است، اگر از من اطاعت کردی، من راضی می‌شوم.

«وَ إذا رَضیتُ بَارَکتُ»؛ وقتی من رضایت دادم و راضی شدم و به مقام رضای نسبت به عبدم رسیدم، «بارَکتُ» (در بعضی از دعاها داریم «بارک لی فیما اعطیتَ»[3])، «بارکتُ» بدین معناست که کار انسان تداوم و اثر پیدا می‌کند. یک علمی اگر بخواهد برکت داشته باشد، شما ببینید وقتی یک عالمی علمش برکت ندارد، این عالم می‌رود در یک روستایی، در یک خانه‌ای، نه کسی از او چیزی یاد می‌گیرد، منحصر می‌شود به اینکه یک نماز جماعت معمولی برای مردم بخواند، این به معنای عدم برکت برای علم این آدم است. از طرف دیگر؛ کسی علم چندانی هم ندارد و ده بیست تا حدیث حفظ است و روزی صد بار برای هزاران نفر این را می‌خواند، این می‌شود برکت. برکت یعنی «کمال اثر برای شیء»، «ترتب بهترین اثر برای یک شیء». می‌گوئیم یک خانه برکت دارد یعنی اینقدر استمرار دارد که ده‌ها نسل اگر از این خانه استفاده کنند، این خانه خراب نمی‌شود و باقی است. برکت در مورد علم، برکت در مورد اموال.

بعد در مورد اطاعت خدا اثرش این است «وَ لَیسَ لِبَرَکَتِی نِهَایَةٌ»؛ می‌توانیم از این عبارت استفاده کنیم که اگر خدا به یک چیزی برکت داد این نهایت و حدّی ندارد. دیدید گاهی اوقات یک پول خیلی خوبی، به دست انسان می‌رسد. آدم ابتدا خیال می‌کند چند سال می‌تواند با این زندگی کند، ولی در مدت کوتاهی تمامش از بین می‌رود. از طرف دیگر گاهی اوقات یک پول کمی گیر انسان می‌آید، همینطور باقی می‌ماند.

من این خاطره را دارم که یک وقتی رفته بودم دهه محرم تبلیغ در یکی از روستاهای شمال، من هم نمی‌دانستم که اینها رسم‌شان این است، دیدم شب آخر یک کسی از پیرمردها، کلاهش را برداشت رفت سراغ مردم، من اول فکر کردم که برای مسجد ...، پول جمع می‌کند، منتهی بعداً فهمیدم که این برای منبری آنجا بوده (که خودم بودم)، ولی عرض کنم اولاً من نشمردم آن پول را که چقدر بوده؟ آوردم گذاشتم داخل میز خودم، هر چه از این برمی‌داشتم تمام نمی‌شد، به قدری این برکت داشت که خودم متحیّر مانده بودم که این چقدر برکت دارد.

خدای تبارک و تعالی می‌فرماید وقتی من نسبت به عبدم راضی می‌شوم، به امور او برکت می‌دهم، ما باید به این چیزها خیلی

توجه کنیم، برکت پیدا کند، اگر این علم‌مان برای رضای خدا باشد یعنی واقعاً هر روز که از خانه بیرون می‌آئیم، اول این محاسبه و معامله را بکنیم که خدایا من برای تو می‌روم، برای اینکه دین تو را بپذیرم، بتوانم یک گوشه‌ای از دین تو را حفظ کنم، دفاع کنم، افرادی را هدایت کنم. بعد خدا به این عمر و به این علم برکت می‌دهد.

شما الآن ببینید واقعاً گاهی اوقات آدم باید بگوید در حدّ بالاتر از کرامت است. ما بزرگانی در مراجع داریم متجاوز از 90 سال که یک درس صبح می‌گویند بسیار عمیق، یک درس عصر می‌گویند، اینها چیه؟ امروز آدم‌های 50 سال و 60 سال، قدرت اینکه روزی یک ساعت بتوانند راه بروند را ندارند، اما اینها معلوم می‌شود که برکتی است که خدا به این لسان داده، برکتی است که خدا به فکر داده، برکتی است که خدا به این تنطّق داده. می‌فرماید «و لیس لبرکتی نهایةٌ»، این از مشخصه‌های برکت خداست که نهایت ندارد و همینطور استمرار پیدا می‌کند. من مثال‌های فراوانی در ذهنم هست که عرض کنم لزومی ندارد، ولی واقعاً همین است ما بر این باور باشیم که برکت خدا نهایت ندارد.

«وَ إذا عُصیتُ»؛ به نبی‌اش فرمود وقتی که عصیان می‌کنی (ندارد عصیان کبیر یا صغیر!)، «غَضِبتُ»؛ غضب می‌کنم. یک چیزی در بعضی از روایات هست که از گناه بترسید؛ چون ممکن است در آن گناهی که انجام می‌دهید، غضب خدا در آن هم باشد، اما این روایت می‌گوید در تمام گناهان غضب خدا هست. باز با آن روایتی که می‌گوید خدا صبر می‌کند یک مدتی ببیند این انسان توبه می‌کند یا خیر؟ ممکن است آنها را هم مقیّد این قرار بدهیم.

اما آنچه می‌توانیم بفهمیم این است که هر گناهی مقتضی برای غضب خداست یعنی نمی‌توانیم بگوئیم یقیناً در این گناه، غضب خدا نیست، اگر من امروز یک بداخلاقی یا یک اهانت و یا بی‌احترامی به یک بزرگی کردم اینکه دیگر غضب خدا را ندارد، اگر نسبت به پدر و مادر تندی کردم، غضب خدا در آن نیست، نسبت به همسایه، نسبت به یک فقیر، نسبت به شخصی که به آدم مراجعه می‌کند، آدم باید واقعاً اینها را خیلی دقت کند، هر گناهی حتی گناه صغیره، مقتضی تامّ برای غضب خدا در آن هست.

می‌فرماید «و إذا غَضِبتُ لَعَنتُ»؛ (این خیلی خطرناک است!) خدا می‌فرماید وقتی من غضب می‌کنم، او را لعن می‌کنم و می‌شویم جزء ملعونین یعنی هر گناه کاری، ملعون است این کبرای کلی، هر کسی که مذنب است، مغضوب است و کل مغضوب ملعون. بعد می‌فرماید «وَ لَعنَتی تَبلُغُ السَّابعَ مِنَ الوَرَی»؛ لعنت من وقتی بیاید، فقط خود این آدم را نمی‌گیرد، این لعنت در نسل این آدم هم اثر می‌گذارد، در بچه‌های این آدم، در نسل این آدم، در هفت نسل این آدم، «السابع من الوری» اثر می‌گذارد این یک احتمال.

احتمال دیگری که مرحوم مجلسی در «مرآة العقول» دارد این است که «لعنتی تبلغ السابع من الورَی» را می‌فرماید یعنی هفت تا اثر خیلی بد یعنی اگر لعنت من بیاید فقر می‌آید، بلا، مرض، مظلومیت، محرومیت و ... می‌آید[4]، این هم یک تفسیر ذوقی است که مرحوم مجلسی کرده، ولی ظهور اولیه «السابع من الوری» یعنی نسلاً بعد نسل این چنین خواهد شد.

یک گناه انسان را اینطوری می‌کند، در بعضی از روایات هست: «قال رسول الله(ص) إن العبد لیحبس علی ذنبٍ من ذنوبه مائة عام» یعنی وقتی قیامت می‌شود، پشت درِ جنّت و بهشت، برای یک گناهی که کرده به او می‌گویند تو بهشتی هستی، اما یک گناه تو بخشیده نشده و باید صد سال بمانی تا به بهشت بروی و در روایت دارد که این نظر می‌کند اخوانش، ازواجش، دوستانش همه به بهشت رفتند[5]، مثل اینکه انسان پشت درِ خانه‌ای که در آنجا سفره‌ی مجللی پهن باشد بایستد زید آمد، عمرو آمد رفت داخل، خود همین عذاب است.

ما گناه را کم اهمیّت نشماریم، خیلی مراقبت کنیم، این آثار گناه است. قبلاً عرض کردم متأسفانه بعضی از اهل منبر گاهی اوقات به مقام تفریط می‌افتند و می‌خواهند خیلی به مردم امید بدهند، البته امید دادن خوب است، ولی امیدی می‌دهند که

می‌خواهند این طرف را تخریب کنند و بگویند این خبرها نیست، حالا انسان بر یک گناه یک سال، ده سال در آتش بسوزد و متأسفانه تصریح هم کردند گفتند چطور می‌شود بگوئیم بر دو تا مویی که از یک زن پیداست، خدا او را آویزان کند، اینطور حرف زدن‌ها درست نیست، وقتی برای یک گناه، صد سال پشت درِ بهشت، این انسان را معطل می‌کنند، این با چه مقیاس عقلی قابل تنظیم است. البته مقیاس عقلی هم دارد؛ زیرا خدا این‌قدر بزرگ است که هر مخالفتی با او بزرگ است.

یک وقت شما با یک آدم معمولی مخالفت می‌کنید، یک وقت با یک مرجع تقلید مخالفت می‌کنید، یک وقت با رهبر مخالفت می‌کنید، درجات اینها مختلف است. مخالفت با امام معصوم می‌کنید! تا می‌رسد به مخالفت با خدا. مخالفت با خدا اصلاً قابل مقایسه با سایر مخالفت‌ها نیست، نمی‌توانیم بگوئیم این مخالفت با یک آدم معمولی کرده، جرمش یک روز حبس است و همین مخالفت هم با خدا کرده پس یک روز حبس شود، اینطور نیست. عظمت خدا اینقدر بی‌نهایت است که همانطوری که طاعت او انسان را به بی‌نهایت می‌رساند، گناه نسبت به او هم همینطور است.

پس گناه را واقعاً خیلی مراقبت کنیم سعی کنیم در زندگی ما وارد نشود، این کبرای کلی از آن استفاده می‌شود «کل مذنبٍ مغضوبٌ» و «کل مغضوب ملعونٌ» و لعنت خدا تا هفت نسل او. گاهی اوقات در ضرب المثل‌ها هست که برای هفت پشتش هم برداشته، شاید ریشه در همین‌ها داشته باشد، خود یک چیز عقلایی است که می‌خواهند بگویند خیلی ادامه پیدا می‌کند، کلمه‌ی هفت هم خیلی موضوعیت ندارد، می‌گویند فلان آدم اختلاس کرده و برای هفت پشتش هم برداشته به این معناست که حالا حالاها هست، وقتی خدا می‌گوید لعنت من تا «السابع من الوری» می‌آید یعنی حالا حالاها این لعنت ادامه دارد.

پناه می‌بریم به خدا از هر گناهی.

وصلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] «و الذي ينبغي ان يقال: ان الكشف الحقيقي و ان كان يمكن جريانه في المعاطاة الفضولية بناء على إفادتها الإباحة- لإمكان الالتزام بالإباحة قبل الإجازة و كون الإجازة كاشفة عنها الا انّ الكشف الحقيقي في الفضولي مع إمكانه في مقام الثبوت لا دليل عليه في مقام الإثبات و يكون الأمر دائرا بين النقل و الكشف الحكمي امّا الثاني فهو مستحيل لانّ التصرف في مال الغير قبل الإجازة بعقد فضولي حرام، فإنّه لا يجوز التصرف في مال الغير إلا باذنه و بعد الإجازة تحصل الإباحة من حينها و لا يمكن الحكم بإباحة التصريفات التي قبل الإجازة بالإباحة الحكمية فإنّ الشيء لا ينقلب عمّا هو عليه و عن وقوعه فالتصرّف الذي كان محرّما لا يعقل ان يحكم عليه بالإباحة و هذا واضح جدا. و اما على النقل فجريان الفضولي في المعاطاة بناء على- إفادتها الإباحة أيضا بمكان من الإمكان فإنّ حصول الإباحة بعد الإجازة لا نرى فيه محظورا أصلا. و اذن يتوقف حصول الملكيّة على التصرّفات المتوقفة على الملك.» مصباح الفقاهة (المكاسب)، ج4، ص132.

[2] «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيُّ عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنِ الرِّضَا(ع) قَالَ: أَوْحَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَ إِلَى نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِذَا أُطِعْتُ رَضِيتُ وَ إِذَا رَضِيتُ بَارَكْتُ وَ لَيْسَ لِبَرَكَتِي نِهَايَةٌ وَ إِذَا عُصِيتُ غَضِبْتُ وَ إِذَا غَضِبْتُ لَعَنْتُ وَ لَعْنَتِي تَبْلُغُ السَّابِعَ مِنَ الْوَرَى.» الكافي (ط- الإسلامية)، ج2، ص275، ح26.

[3] «كانَ النَّبِيُّ(ص) يَقُولُ فِي قُنُوتِ الْوَتْرِ- اللهُمَّ اهْدِنِي فِيمَنْ هَدَيْتَ وَ عَافِنِي فِيمَنْ عَافَيْتَ وَ تَوَلَّنِي فِيمَنْ تَوَلَّيْتَ وَ بَارِكْ لِي فِيمَا أَعْطَيْتَ وَ قِنِي شَرَّ مَا قَضَيْتَ فَإِنَّكَ تَقْضِي وَ لَا يُقْضَى عَلَيْكَ سُبْحَانَكَ رَبِّ الْبَيْتِ أَسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ وَ أُومِنُ بِكَ وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ يَا رَحِيمُ.» من لا يحضره الفقيه، ج1، ص487، ح1402.

[4] «"باركت" أي زدت نعمتي عليهم في الدنيا و الآخرة و ليس لبركتي نهاية لا في الشدة و لا في المدة" لعنت" أي أبعدتهم من رحمتي" و لعنتي" أي أثرها" تبلغ السابع من الوراء" في الصحاح و القاموس: الوراء ولد الولد، و يستشكل بأنه أي تقصير لأولاد

الأولاد حتى تبلغ اللعنة إليهم إلى البطن السابع، فمنهم من حمله على أنه قد يبلغهم و هو إذا رضوا بفعل آبائهم كما ورد أن القائم(عليه السلام) يقتل أولاد قتلة الحسين(عليه السلام) لرضاهم بفعل آبائهم. و أقول: يمكن أن يكون المراد به الآثار الدنيوية كالفقر و الفاقة و البلايا و الأمراض و الحبس و المظلومية كما نشاهد أكثر ذلك في أولاد الظلمة و ذلك عقوبة لآبائهم، فإن الناس يرتدعون عن الظلم بذلك لحبهم لأولادهم، و يعوض الله الأولاد في الآخرة كما قال تعالى: "وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيْهِمْ" الآية و هذا جائز على مذهب العدلية بناء على أنه يمكن إيلام شخص لمصلحة الغير مع التعويض بأكثر منه بحيث يرضى من وصل إليه الألم، مع أن في هذه الأمور مصالح للأولاد أيضا فإن أولاد المترفين بالنعم إذا كانوا مثل آبائهم يصير ذلك سببا لبغيهم و طغيانهم أكثر من غيرهم.» مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج9، ص427.

[5] « «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ(ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ(ع) إِنَّ الْعَبْدَ لَيُحْبَسُ عَلَى ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ مِائَةَ عَامٍ وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى أَزْوَاجِهِ فِي الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمْنَ.» الكافي (طـ الإسلامية)، ج2، ص272، ح19.